

ابراهیم پورداود و رستخیز ایران در جنگ اول جهانی

کاوه بیات

در تاریخ معاصر ایران سال‌های نخست قرن بیستم میلادی سال‌های مهمی است؛ در این سال‌ها بود که بالاخره حاصل تلاش‌های چند نسل از فرهیختگان این سرزمین برای پشت سر گذاشتن یک دوره طولانی از زوال و انحطاط به صورت نهضت مشروطه به ثمر رسید و به دنبال آن سعی و تلاشی به همان اندازه دشوار برای حفظ و تحقق این آمال و آرزوها به رغم پیشامد موانع سهمناکی چون استبداد داخلی و مداخله خارجی. یکی از مراحل مهم و تعیین‌کننده این دوره، سال‌های جنگ اول جهانی بود. به رغم توسعه دامنه این رویارویی به خاک کشور و مصائب حاصل از آن، این امید نیز در دل ایرانیان برآمد که شاید بتوان از این گرفتاری قدرت‌های بزرگ که روس و انگلیس را نیز در خود فرو کشیده بود برای رهایی ایران و تحقق آمال پیش‌گفته استفاده کرد. اگرچه عرصه، عرصه جنگ و جدل بود و نیرویی که می‌بایست در این کارزار زورآزمایی کند، می‌بایست نیرویی باشد متناسب با مقتضیات کار؛ ولی برای به حرکت درآوردن این نیرو هم که شده، به قوایی فکری و معنوی احتیاج بود که فقط در وجود صاحبان فکر و اندیشه به ودیعت نهاده شده بود و انصافاً در این مقطع بسیاری از آنها، به رغم تمامی ملاحظاتی که می‌توانست در کار باشد در اجابت خواسته وطن، پا به میدان کارزار نهادند. یکی از آنها ابراهیم پورداود بود که سال‌ها پیش در خلال انقلاب مشروطه برای تحصیل روانه بیروت شده بود و در نهایت از فرانسه سردرآورد. خود می‌نویسد: «در آنجا بودم تا جنگ شروع شد و شش ماه نیز از آن گذشت، اوضاع دگرگون شده صبر و آرام برای کسی باقی نگذاشت. محال بود باز مثل سابق گوشه گرفته به مطالعه حقوق بین‌المللی

وقت بگذرانم. حقوق گوی و میدان ملل روی زمین بود.

تا کدامین غالب آید در نبرد

زین دوگانه تا کدامین بُرد نَرَد^۱

در چارچوب فعالیت‌های جمعی از ایرانیان که تحت عنوان کمیته ملیون ایرانی به رهبری سیدحسن تقی‌زاده در برلن گرد آمده بودند راهی بین‌النهرین شد. هدف این گروه آن بود که ایرانیان را در مخالفت با روس و انگلیس به هواخواهی از آلمان و عثمانی برانگیزانند،^۲ اهل زد و خورد نبود اما سلاح قلم در دست داشت. از حدود سه سال پیش نیز که همراه با تنی چند از دیگر ایرانیان مقیم پاریس در افشای مظالم روس و آگاه ساختن جهانیان از تیره‌روزی ایران می‌کوشید، آرزوی تأسیس روزنامه‌ای در دل داشت.^۳ و اینک که امکانات وسیع‌تری فراهم آمد این آرزو تحقق یافت. او نخستین شماره رستخیز را در ۲۶ رمضان ۱۳۳۴ هـ.ق/ ۱۸ اوت ۱۹۱۵ میلادی در بغداد منتشر کرد.

در این دوره به رغم توسعه دامنه زد و خورد در امتداد مرزهای غربی ایران - در نواحی آذربایجان میان روس و عثمانی و در جنوب نیز در خوزستان میان عثمانی و بریتانیا - تحرکات جاری در مرکز هنوز صورت آشکاری به خود نگرفته بود و هر یک از طرفین کماکان در تلاش آن بودند که پیش از یک رویارویی محتوم و عنقریب، بخش‌های وسیع‌تری از نیروهای داخلی را با خود همراه کنند.

دور اول انتشار رستخیز نیز در یک چنین چارچوبی آغاز شد.

«رستخیز به معنای قیامت است و در آن روز مردگان دوباره جان و روان گرفته و هرکسی موافق رفتار و کردار خود اجر و پاداش یا عقوبت و مکافات می‌یابد. امروز که جنگ و پیکاری چنان مدهش و مهیب که صفحات تاریخ

۱ - پوراندخت‌نامه، دیوان پورداود، [ج ۲]، ص ۱۱.

۲ - در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۳/ اواخر آوریل ۱۹۱۵، همراه با اسمعیل امیرخیزی و میرزا اسمعیل نوبری - از دیگر اعضاء کمیته ملیون - برلین را ترک گفت. بنگرید به اولریخ گرکه، پیش به سوی شرق، ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول، ترجمه پرویز صدری، ج ۲، ص ۱، ص ۲۲۰.

۳ - ایرج افشار (به کوشش)، نامه‌های مشروطیت و مهاجرت، از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سیدحسن تقی‌زاده (سال‌های ۱۳۲۵ قمری به بعد)، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵، صص ۳۸۵ - ۳۸۴.

مانندش را نشان نمی دهند مغرب تا مشرق دنیای قدیم را در زیر سیه شهپر شوم خود کشیده، می توان روز رستخیز نامید»^۱.

با یک چنین توصیفی که پورداد در نخستین شماره روزنامه اش از وجه تسمیه آن به دست داد روشن است که آرزو داشت، هموطنانش که در اثر ظلم و ستم خودی و بیگانه در آن چند سال، عملاً حکم مرده یافته بودند، به خود آمده، از خواب مرگ برخیزند. و اجازه ندهند «... این روزهای پربها بیهوده بگذرد و این ساعات ذی قیمت که ساعات آزادی و نجات هستند به رایگان از دست بروند»^۲.

او روزی را در نظر داشت: «... که ناچار پایان این دوره وحشتناک خواهد رسید و هنگامه عهدنامه بعدی برپا خواهد شد، فرشته صلح و صفا دست به میدان بازخواست برده و هرکس را در خور کوشش و اهتمام یا غفلت و تسامح، شیرین کام یا خونین کام و تلخ کام خواهد ساخت».

«سفیدرو دولتی و سرخی از ملتی است که در این روز خجسته به همت دانش و بینش اولیای خود و از فرط رشادت و مردانگی عموم بر حقوق سیاسی خود افزوده و خاک کشور خود را توسعه داده و بنای تجارت خود را محکم نموده و بدبخت و سیه روی ملتی که نه فقط از این خوان سیاست بهره نبرده و بی نصیب مانده بلکه نظر به سست عنصری و غفلتش... یا حقوق کشورش را کاسته و یا به کلی استقلالش را نقض کرده و رقیه اسارت و بندگی را به گران نهاده اند و با او چنان رفتار می نمایند که گویی جسدی است بی جان و تهی از حیات ملی»^۳.

پورداد در ادامه به تجربه محنت بار سالهای پیش اشاره می کند به «گر نه سالهای دراز بود که هر وقت از آتیه ایران سخنی می رفت دانایان ایران می گفتند و می نوشتند که حیات و استقلال ایران بسته به یک کشمکشی است که دشمنان را به خود مشغول داشته و فرصتی برای ترمیم خرابی های

۱ - رستخیز، شماره اول، سال اول، ص ۳. (۲۶ رمضان ۱۳۳۳). تصویری که از دوره این روزنامه در دسترس نگارنده است علاوه بر کسری هایی چند، فاقد تصویر صفحه اول شماره نخست است. تاریخ انتشار آن از مآخذ ذیل نقل شد؛ علی اصغر مصطفوی. زمان و زندگی استاد پورداد، [تهران] ناشر مؤلف، ۱۳۷۲، ص ۹۴.

۲ - همان.

۳ - همان.

چندساله به دست ایرانیان بدهد...». آن فرصت به دست آمده بود و باشد که در این هنگام «... کشور خود را نیرو و توانایی بخشیم، از هر سو جوانان و جوانمردان را گرد آورده و قشون منظمی بیاراییم...».

و به دنبال این دگرگونی «... خزانه تهی شده دولت را سر و رویی دهیم... ادارات را منظمی بخشیم، تجارت را وسعتی دهیم، صنعت را تشویق و صنعت کاران مجهول‌القدر را ترغیبی نماییم، زارعین فلک‌زده را به کار بازداریم...»^۱.

در این دوره از انتشار رستخیز - از شماره اول تا دوازدهم - (ربیع‌الاول تا ذی‌قعدة ۱۳۳۳) - که از آن می‌توان به عنوان دوره بغداد یاد کرد در کنار مقالات تبلیغی - تهییجی بر ضد روس و انگلیس و دعوت ایرانیان و به ویژه ایلات و عشایر به جهاد و جهاد، از تحولات کلی جبهه‌های جنگ در اروپا و دیگر نقاط نیز گزارش‌هایی به چشم می‌خورد.

در این میان با پیشامد «نهضت مهاجرت»، یعنی حاصل ناکامی نیروهای طرفدار آلمان و عثمانی در چیرگی بر تهران و پراکنده شدن آنها به سمت صفحات غربی کشور بعد از لشکرکشی روسیه به سمت صفحات مرکزی ایران در فاصله محرم تا ربیع‌الاول ۱۳۳۴، با استقرار کمیته دفاع ملی، هسته مرکزی مخالفین روس و انگلیس در کرمانشاه، ابراهیم پورداود و روزنامه رستخیز او نیز به کرمانشاه منتقل شدند.

با این دگرگونی جغرافیایی، پیوند رستخیز با تحولات جاری در ایران صورت مستقیم‌تری به خود گرفت. اینک به جای گزارش‌های کلی از تحولات جنگ، بیشتر از رشته درگیری‌هایی سخن در میان بود که در صفحات غربی کشور میان سپاهیان روس و قوای عثمانی (و متحدان ایرانی آنها) جریان داشت. در این دوره صحنه اصلی این درگیری‌ها در نقاطی چون اسدآباد و کنگاور قرار داشت و رستخیز ضمن اشاره به این تحولات از اعزام گاه به گاه نیرو به میادین جنگ و حمایت‌های عمومی کرمانشاهیان از این امر گزارش‌هایی منتشر کرد.^۲

۱ - همان.

۲ - شماره‌های ۱۲ (۴ ربیع‌الاول)، ۱۴ (۱۲ ربیع‌الاول)، ۱۷ (۲۳ ربیع‌الاول) و ۲۰ (۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۴).

البته انتظار و تأکید اصلی رستخیز بر حضور و مشارکت هر چه گسترده‌تر ایلات کرمانشاه در این رشته رویارویی هاست. از این رو بخش درخور توجهی از مقالات آن نیز - در درجه اول - به معرفی این ایلات و چهره‌های نامدار آن اختصاص دارد مانند سنجابی،^۱ کلهر^۲ و کلیایی^۳ و در کنار آن، ترغیب و تشویق آنها به جنگ و رویارویی با روس‌ها. ولی همان‌گونه که در بخش‌هایی از رستخیز نیز بیان شده، اختلافات و رقابت‌های ایلی در مقاطعی چند، مانع از تحقق آرمان‌هایی از این دست بودند و تلاش‌های رستخیز برای برطرف کردن آنها نیز فایده چندانی نداشت. یکی از مهمترین این موارد، اختلاف موجود میان سلیمان‌خان امیراعظم و عباس‌خان امیرمعظم بود که باعث شد ایل کلهر - نیرومندترین ایل کرمانشاه در آن دوره - نتواند همانند پاره‌ای از دیگر عشایر آن حدود، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در این رویارویی ایفا کند.^۴

همان‌گونه که در آغاز این یادداشت نیز خاطرنشان گشت، از نظر پورداد، کل این سعی و تلاش صرفاً مقدمه‌ای بود برای اعاده استقلال سیاسی کشور و بر همین اساس ارتقا و ترقی آن؛ این را نیز منوط به آینده‌ای دور نمی‌دانست.

به همین جهت در یکی از شماره‌های رستخیز در مقاله‌ای تحت عنوان «نمونه تکلیفات بعد» به امضاء م. یحیی خاطرنشان گردید «اکنون که یک قسمت از مملکت ما از لوٹ وجود دشمنان پاک و کاملاً محل بروز حسیات ملی است اگرچه تمام حواس، صرف دفاع از تجاوز است و حملات دشمن است... ولی در همین حال هم باید از اصلاحات اساسی و از تکلیفاتی که بعد از اتمام جنگ در انتظامات امور متوجه خواهد بود نمونه‌ای بنمایانیم تا بتوانیم ادعای خود را مدلل ساخته ثابت نماییم که ایرانی آزاد می‌تواند به خوبی خود

۱ - شماره ۱۲ (۴ ربیع‌الاول).

۲ - شماره ۲۰ (۳ ربیع‌الاول).

۳ - شماره ۲۲ (۱۰ ربیع‌الاول).

۴ - برای آگاهی از وضعیت کلی ایل کلهر در این مقطع بنگرید به محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، مجلدات دوم و سوم از مجموعه جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۲، تهران: نشر شما ۱۳۸۱، صص ۵۹۴ - ۵۵۹ و برای بازتاب این کشاکش در صفحات رستخیز، شماره‌های ۱۴ (۱۲ ربیع‌الاول)، ۱۵ (۱۵ ربیع‌الاول)، ۱۷ (۲۳ ربیع‌الاول)، ۲۰ (۳ ربیع‌الثانی) و ۲۱ (۶ ربیع‌الثانی) (۱۳۳۴).

را اداره نماید، می‌تواند وسایل امنیّت و آسایش را فراهم آورد...» به ویژه آن که امروزه «... بهترین و فعّال‌ترین کارکنان ایران در این قسمت جمع گشته‌اند [و] روا نیست که یک ساعت هم... رشته امور به دست دست‌پروردگان خیانتکاران قدیم و اشخاص نالایق بوده باشد...»^۱

به همین جهت در این نشریه علاوه بر اخبار و مضامین مربوط به جنگ و «طرفداری توپ و تفنگ»، از لزوم توجّه به پاره‌ای از مسایل جاری چون رفع نابسامانی از وضعیّت عدلیّه یا لزوم نظافت شهری و از همه مهمتر بحث معارف نیز یاد می‌شود. در همین زمینه ضمن اشاره به دایره تنگ و محدود معارف در کرمانشاه که «... به دلیل بی‌توجهی و کم‌کاری آزادی‌خواهان و حریت‌پردازان این شهر...» موضوع بی‌اعتنایی قرار داشت رستخیز بر این باور بود اگرچه شاید «... بعضی از اشخاصی را عقیده این باشد که حالیه وقت جنگ است و موقع طرفداری توپ و تفنگ نه هنگام توسعه معارف و ترویج مدارس ولی مربیان با بصیرت می‌دانند معارف وقت ندارد و در هیچ موقعی نباید از استحکام اساسی معارف غفلت شود».^۲

با این حال سیر حوادث و رخدادهای روزگار در جهتی خلاف این آرمان و آرزوها جریان داشت؛ با پیشروی تدریجی قوای روسیه به سمت کرمانشاه قوای عثمانی و نیروهای تحت فرمان کمیته دفاع ملّی نیز به همراه آنان، مجبور به عقب‌نشینی شدند. سرمقاله آخرین شماره رستخیز در کرمانشاه تحت عنوان «عملیات نظامی یا سیاست جنگی» با اشاره به نمونه‌هایی از عقب‌نشینی‌های اخیر در دیگر جبهه‌های جنگ - پروس شرقی و بصره - که مقدمه‌ای بودند بر پیروزی‌های چشمگیر بعدی، در صدد توضیح و توجیه این ماجرا برآمده تا «... اشخاص غیرجنگی و مردمان بی‌طرف [که]... از تخلیه یک محل فوق‌العاده مضطرب شده، عقب‌نشینی از یک مرکزی را دلیل مغلوبیّت جنگجویان خود تصور می‌کنند...» بدانند که چنین نیست.^۳

۱ - شماره ۲۱ (۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴).

۲ - شماره ۲۰ (۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴). در یکی از شماره‌های پیشین رستخیز از افتتاح مدرسه اتّحاد اسلام در کرمانشاه خبری منتشر شد و امیدواری رستخیز که «تحصیل‌کنندگان این مدرسه با روح ایرانیّت تربیت شده و افکار آنها در شوکت و بزرگواری آتیه ایران دخالت تامه داشته باشد». (شماره ۱۸، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۴).

۳ - شماره ۲۲ (۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴).

به هر تقدیر با سنگینی فزاینده کفه این ترازو به نفع قوای روسیه، نیروهای عثمانی و متحدان ایرانی آنها نیز وادار به عقب‌نشینی شدند. قوای ژنرال باراتوف در فاصله صفر تا ربیع‌الاول ۱۳۳۴ بر اسدآباد و کنگاور، بیجار و سقر، سلطان‌آباد و بروجرد چیره شد و در یک دور بعدی نیز در فاصله ربیع‌الاول تا ربیع‌الثانی همان سال، صحنه، بیستون، کرمانشاه و سنندج را متصرف شد. مهاجرین نیز همراه با قوای عثمانی به خاک بین‌النهرین عقب نشستند.

جنگ جهانی اول، زد و خورد قوای روس و عثمانی در خاک ایران و به تبع آن فعالیت و تحرکات ایرانیان همسو با آلمان و عثمانی حدود دو سال دیگر نیز به طول انجامید. با آن که از انتشار شماره یا شماره‌هایی دیگر از رستخیز در بغداد یاد شد^۱ ولی این برای ابراهیم پورداد پایان کار بود.

در کنار دشواری‌های معمول کار و فعالیت در وضعیت جنگی که می‌توانست عامل تعیین‌کننده‌ای نباشد، در این کار ابراهیم پورداد با دشواری‌های دیگری نیز دست به گریبان شد که بیشتر به شرایط حاکم بر نهضت مهاجرت مربوط می‌شد تا وضعیت کلی پیش گفته. اگرچه عثمانی‌ها در کنار دولت آلمان به عنوان متحد و پشتیبان ملیون ایرانی در این راه گام نهاده بودند ولی همان‌گونه که پیشامد رخدادهایی چون خط‌مشی تجاوزکارانه رئوف بیگ در محور حقه شیرین و کشتار مردم کردند در همان مراحل نخست کار نشان داد به تدریج این شائبه قوت گرفت که برخلاف ادعای دولتی و برادری بابعالی عثمانی‌ها نه به عنوان متحد ایرانیان در این کارزار مشترک، بلکه به صورت دزدی اشغالگر وارد کار شده‌اند.^۲

به همین جهت فعالیت مجموعه‌ای از نیروهای مستقل را نیز در این چارچوب برنمی‌تافتند.

محمود اشرف‌زاده یکی از اعضای اعزامی کمیته ملیون برلن در گزارشی که در همان مراحل نخست کار به سیدحسن تقی‌زاده ارسال داشت ضمن

۱ - علی‌اصغر مصطفوی، پیشین، ص ۱۰۰.

۲ - برای واقعه رئوف بیگ بنگرید به دکتر کریم سنجابی (تحریر تحشیه)، ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران، خاطرات علی‌اکبرخان سردار مقتدر سنجابی، تهران: شیرزاد، ۱۳۸۰، ۲۷۹ - ۲۳۵؛ و برای بازتاب آن در روابط آلمان و عثمانی بنگرید به اولریخ گرکه، پیشین، صص ۱۴۱ - ۱۳۶.

اشاره به کلاس‌های خودش و میرزا اسمعیل خان نوبری و ابراهیم پورداود برای واداشتن آلمانی‌ها به جلوگیری از تحرکات رثوف‌بیگ خاطرنشان کرده بود که «اگر عثمانی‌ها اجازه دهند عنقریب روزنامه رستخیز هم منتشر می‌شود».^۱

البته رستخیز منتشر شد^۲ ولی چنین به نظر می‌آید که از همان مراحل نخست انتشارش در بغداد، مخالفت‌ها نیز ادامه یافت. اسمعیل امیرخیزی در گزارشی دیگر که در اواخر ربیع‌الاول ۱۳۳۴ برای تقی‌زاده ارسال داشت از مخالفت برخی از علمای نجف با مفاد آن نوشت، آن که «آقایان علما در خصوص جریده رستخیز مدعی هستند که مدیر روزنامه، پورداود می‌خواهد آتش‌پرستی را در ایران رواج بدهد...». اما او اطمینان داده بود که «روزنامه به ایشان مربوط نیست و از طرف یک هیئت صحیحی اداره می‌شود».^۳

شماره‌های نخست رستخیز که در بغداد منتشر می‌شدند به لحاظ نگارنده نرسیده است و از این رو نمی‌توان گفت که احیاناً چه مطلبی موجب نارضایتی آقایان علما شده باشد ولی از مفاد دیگر شماره‌هایی که ملاحظه شد، مطلبی دال بر قصد ترویج «آتش‌پرستی» دیده نمی‌شود. اگرچه در قیاس با یکی از جراید مشابه - روزنامه خاور - که در همان زمان و در همان سمت و سو در استانبول منتشر می‌شد جنبه اتحاد اسلامی آن کم‌رنگ‌تر بود و تأکید و توجهش بر ایرانیّت به مراتب شاخص‌تر ولی اگر انتشار مطالبی چون احکام جهاد آیات عظام و یا درج مقالاتی چون «اسلام را دریابید»...^۴ را ملاک قرار دهیم نمی‌توان گفت که نسبت به جنبه اسلامی کارزار جاری بی‌تفاوت بوده است. با این حال یک چنین دل‌نگرانی‌هایی وجود داشت. یکی این که سیدمحمدعلی جمال‌زاده نیز در گزارشی که در اواسط ذیحجه همان سال، یعنی اندک زمانی پیش از انتشار دور جدید رستخیز در کرمانشاه نوشت، از

۱ - ایرج افشار، پیشین، ص ۴۰۶.

۲ - اسمعیل امیرخیزی - یکی دیگر از اعضای کمیته ملیون در نامه‌ای به تقی‌زاده - مورخ ۱۸ رمضان ۱۳۳۳ - نوشت که «نمره اول روزنامه رستخیز در مطبعه است، بعد از دو روز انشاءالله از چاپ درآمد برای ایران فرستاده خواهد شد». (افشار، همان، ص ۴۱۲).

۳ - شماره ۲۰ (۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴).

۴ - رستخیز، شماره ۱۶ (۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴).

آن شکایت داشت که پورداود هنوز «... همان اخلاقی را که داشتند، دارند و بدبختانه در کرمانشاه به طور غریبی محسوس می‌شود به طوری که دیگر مردم ایشان را به کلی ارمنی تصور می‌کنند».

وی در ادامه افزود: «... با وجود اطمینان کاملی که به حسیات خیلی صاف و منزّه ایشان دارم خیلی متألّم که ایشان را همه جور نمی‌بینم و به طور کلی دربارهٔ ایشان سرگردانیم که با ایشان چگونه رفتار نماییم»^۱.
به هر تقدیر همان‌گونه که اشاره شد با پیشروی روس‌ها به سمت کرمانشاه و دربه‌دری مجدد مهاجران ایران، رستخیز هم کم و بیش از انتشار بازایستاد.

پورداود خود در گزارشی از فعالیت‌های این دوره به تقی‌زاده چنین نوشت: «نظر به اعتماد و اعتقادی که به حضرت‌عالی داشته‌ام کورکورانه در سال گذشته تکلیف شما را... پذیرفته به برلین آمدم. همچنین نظر به عهد و سوگندی که با شما بسته شد با کمال دلگرمی تا به بغداد رفته مشغول خدمات شدم. اداره کردن و انشای روزنامهٔ رستخیز در بغداد در آن هوای سوزان و در کرمانشاه با نبودن وسایل، تک و تنها کار آسانی نبود. با آن که دوستان خودمان یا از حسادت یا از شرارت در سر این کار با من ضدیت می‌کردند من به کار خود موفق بودم. پس از افتادن کرمانشاه به دست روس‌ها برای سوّمین بار در بغداد برای ایجاد روزنامه کوشیدم یک شماره هم به چاپ رسید. به تحریک برخی از دوستان، ترک‌ها انتشار آن را مانع شدند. از بغداد نوّمید، خواستم ماشین چاپ کوچکی خریده به قصر شیرین برگردم و در آنجا مشغول به کار باشم. دوستان پول آن را تصویب نکردند. مختصراً در این مدت یک سال آنچه در قوه داشتم کوشیدم، در نزد وجدان خود شرمنده نیستم. قصاید روزنامه و مقاله‌های فوق‌العاده، گواه آن زحمات شبانه‌روز می‌باشد»^۲.

اگرچه مقامات آلمانی خواهان مراجعت وی به بغداد و انتشار مجدد رستخیز بودند ولی او دیگر توانایی چنین کاری را در خود نمی‌دید: «تمام

۱ - افشار، پیشین، ص ۴۱۷.

۲ - همان، ص ۴۲۷.

احساساتم مرده، آدم مسمه‌لی هستم. آن قدر بدی و زشتی در این مدت دیدم که به این زودی قابل کاری نیستم. فی‌الواقع احساساتم که سرمایه معنوی آینده من بود از دستم رفت. شاید سرمایه مادی خود را نیز باخت‌ه باشم.^۱ پاره‌ای از دیگر اعضای کمیته ملیون برلین نیز با توجه به وضعیت حاکم، از جمله رقابت و ضدیتی که در این حوزه بین آلمان و عثمانی پیش آمده بود، حضور و فعالیت مجدد پورداد را در آن صفحات مصلحت ندیدند و وی از اسلامبول به اروپا مراجعت کرد.

اگرچه در این حوزه و دوره بخصوصی، ابراهیم پورداد نتوانست بدان‌گونه که در شماره اول رستخیز و در تفسیر معنای کلمه رستخیز بیان کرده بود، در پایه‌گذاری نهضتی سهیم گردد که به اعاده استقلال کشور و تحقق مجموعه‌ای از اصلاحات سیاسی و اجتماعی مورد نظر منجر گردد؛ ولی همان‌گونه که می‌دانیم در حوزه و دوره‌ای دیگر با خدمتی اساسی به شناسایی مجدد بخشی مهم از تاریخ و فرهنگ ایران باستان از حق مطلب برآمد که رسیدگی بدان خود مطلب دیگری است ولی حال اگر بخواهیم سخن را درباره همان دوره و تجربه جنگ به پایان بریم، شاید بی‌مناسبت نباشد که از نوعی «جمع‌بندی» وی در همان ایام نیز یاد کنیم.

بخش مهمی از نخبگان سیاسی ایران در آن زمان در تلاش و تکاپویی که در ضدیت با روس و انگلیس آغاز شد شرکت کردند. این سعی و تلاش به نتیجه مطلوب نرسید و ایران بنا به علل و دلایلی بی‌ارتباط با این مجاهدات - انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و ناتوان شدن بریتانیا در جنگ - بالاخره توانست استقلال خود را به دست آورده، برای نوسازی کشور اقدام کند، ولی فقط تعداد معدودی از آنها حاضر شدند به نقد و بررسی آن چه تجربه شد و آنچه گذشت، بنشینند؛ پورداد از آن تعداد معدود بود. این نیز به احتمال قوی در همان «حسیات خیلی صاف و منزّه» او ریشه داشت که جمال‌زاده بدان اشاره کرده بود که بیشتر با روحیه‌ای علمی و شاعرانه همخوانی داشت تا سیاسی کاری و ناراستی‌های لازمه آن. پورداد در قطعه شعری تحت عنوان «التوبه توبه» که در اواسط اوت ۱۹۱۸، چند ماهی پیش از پایان جنگ سرود، کل آن

۱ - همان، صص ۴۲۹ - ۴۲۸

تجربه را نادرست ارزیابی کرد:
کردیم از جهل مام وطن را
رنجور و دل‌ریش التوبه توبه
حال آن که می‌بایست در حفظ بی‌طرفی سعی می‌شد:
آری روا بود صبر و خموشی
ز ایران درویش التوبه توبه
از ما فزون ریخت خون جوانان
روس ستم‌کیش التوبه توبه
دست چپ‌اول بگشود آنگه
ترک بداندیش التوبه توبه
نابرده سودی از عهد و پیمان
ز آلمان و اطیش التوبه توبه
یزدان ببخشا جرمی که از ما
شد بر وطن بیش التوبه توبه^۱

۱ - پورداد، پوراندخت‌نامه، پیشین، ص ۵۷.

